

# تمدن‌ها، فرهنگ‌ها:



## اشاره

آنچه در ذیل از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد حاصل نشست و گفت و گویی است که با حضور پرفسور اوانگلوئوس مونتچوپولوس\* (Mvangelos Moutsopoulos) رئیس جامعه یونانی مطالعات فلسفه و عضو هیأت علمی سمپوزیوم اسلام و مسیحیت ارتدکس، و حجة الاسلام والمسلمین علی‌اکبر رشاد رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و عضو هیأت علمی سمپوزیوم اسلام و مسیحیت و پرفسور اتلانا دلی کاستوپولوس\*\* (Athana. Delicostopulos) استاد دانشگاه‌های یونان و عضو هیأت علمی سمپوزیوم اسلام و مسیحیت ارتدکس صورت بسته است. دانشوران یاد شده، در این گفت و شنود، به تشریح نظرات خود در قبال پرسش‌های قبسات درباره تمدن و مؤلفه‌های تشکیل دهنده آن و رابطه تمدن با فرهنگ، و همچنین تعریف دین و نسبت آن با تمدن و اینکه آیا تمدن دینی متصور و قابل تحقق است یا خیر؛ و علاوه بر این تفاوت تمدن دینی با تمدن سکولار در چیست؟ و نیز بر این باره که آیا رابطه تمدن‌ها تعارض و برخورد است یا تعامل و گفت‌وگو، پرداخته‌اند که ضمن سپاس از این دانشوران محترم توجه خوانندگان از جمند قبسات را به این میزگرد جلب می‌کنیم.

# تقابل یا تعامل؟



قبسات: ضمن تشکر از شما اندیشمندانی که دعوت قبسات را پذیرفته‌اید و در این نشست علمی حضور یافته‌اید جلسه را با پرسش از جناب آقای پروفیسور موتچوپولوس آغاز می‌کنیم، جنابعالی چه تعریفی از تمدن دارید و مؤلفه‌های یک تمدن را چه عناصری می‌دانید؟ و چه نسبتی میان مقوله تمدن، فرهنگ و تکنولوژی قائل هستید؟

موتچوپولوس: نمی‌توانیم از تمدن بی آنکه این مفهوم را از مفهوم فرهنگ جدا سازیم سخن بگوییم. این دو مفهوم در مشخص کردن ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی و شخصی مکمل همدیگر هستند. مولفاتی که تعابیر و اصطلاحات فرانسوی بکار می‌برند عمدتاً بر

تمدن تأکید می‌ورزند و مؤلفانی که تعابیر و اصطلاحات آلمانی بکار می‌برند عمدتاً بر فرهنگ پای می‌فشارند. معذک، حدود این دو نه روشن است و نه تصور آنها سهل است. به نظر من، تمدن به معنای کل رفتارها و اعمال راجع به محصول مادی فعالیت‌های اجتماعی است از قبیل اتومبیل، هواپیما و انواع دیگر تکنولوژی، در صورتیکه فرهنگ به نیاز به خلق محصولات اخلاقی و عقلانی که حیات معنوی از آنها فراهم میاید اشاره دارد. از نظر ریشه لغوی، فرهنگ به معنای «کشت روشمند زمین» برای بدست آوردن محصولاتی بهتر از محصولات طبیعی است. لذا میان مفاهیم طبیعت و فرهنگ تقابل وجود دارد. در روزگار ما، فرهنگ به معنای کشت استعداد‌های عقلانی و اخلاقی آدمی برای

آفرینش‌های معنوی با بهترین کیفیت، اعم از آفرینش‌های دینی، هنری، فلسفی است. که از آنها انتظار ثمرات و میوه‌های معنوی هم می‌رود. در حالیکه تمدن مستلزم تولید اجناس مادی با بهترین کیفیت است. از این قرار، تکنولوژی نوعی ابزار روشمند برای بهبود بخشیدن مستمر به محصولات در سطح تمدن می‌گردد، اما باز می‌تواند به نحوی در نوآوریهای فرهنگی تأثیر بنهد. در واقع، اگر پیامدهای فعالیتهای فرهنگی و تمدنی را باید از

معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی، انسانشناختی و جامعه‌شناختی خاص؛ و مشتمل است بر فرهنگ و ادب، رسوم و آداب، هنر و ادبیات، نظامات اجتماعی مخصوص به خود. به دیگر بیان: هر تمدنی تالیف شده است از دو دسته از مولفه‌ها: مولفه‌های نرم‌افزاری و مولفه‌های سخت‌افزاری، مبانی فلسفی و قواعد و مفاهیم انسانی بخش نرم‌افزاری آن، و صنعت و معماری بخش سخت‌افزاری آن بشمار می‌رود. هر تمدنی روحی



هم جدا ساخت، در اینصورت تقریباً باید آفرینش‌های فرهنگی را در مقابل محصولات تمدن قرار داد. آفرینش‌های فرهنگی به جوامع در محکم ساختن ساختارشان یاری می‌رساند و روابط اعضای آنها را مستحکم می‌سازد. و محصولات تمدنی زندگی مادی را سهل تر می‌کنند.

رشاد: البته تعریف مقوله‌هایی از این دست بسیار دشوار است اما به نظر بنده می‌توان با اندکی تسامح گفت: «تمدن عبارت است از مجموعه‌یی از حاصل فعالیت‌های ذهنی آدمی که تدبیر و تسهیل‌کننده جهات گوناگون زندگی جمعی و سازنده شخصیت و هویت آحاد یک ملت یا جامعه در مقطع تاریخی و منطقه جغرافیایی مشخص باشد.» هر تمدنی مبتنی است. بر پیشینه‌های تاریخی، اجتماعی و پیشگامانه‌های

دارد و جسمی، هر تمدنی مانند یک موجود زنده دارای ادوار رویانی و طفولیت، بلوغ و جوانی، کهولت و فتور است. می‌توان گفت: تمدن وجه سخت‌افزاری فرهنگ و فرهنگ وجه نرم‌افزاری تمدن است اما دشوار است تقدم و تأخر دائم و نسبت ثابتی میان مقولاتی چون: تمدن، فرهنگ و فن‌آوری و... تعیین و تعریف کرد، چه آنکه گاه نوعی فرهنگ، آداب و هنر و فن‌آوری در پی ظهور یک نوع تمدن پدید می‌آید، کما اینکه گاه نوعی فرهنگ و آداب نیز می‌تواند منجر به پیدایش نوعی تمدن گردد. لهذا باید پرسید میان فلان تمدن با فلان فرهنگ چه نسبتی است؟ تا پرسش امکان پاسخ بیابد.

کاستوپولوس: بنده هم تأکید می‌کنم ما نمی‌توانیم، بی‌آنکه به فرهنگ اشاره کنیم، از تمدن سخن بگوییم. مراد از تمدن، وضع و حالی از جامعه بشری است که با

مرحله پیشرفته‌ای از رشد در هنرها و علوم و با ترکیب اجتماعی، سیاسی و فرهنگی متناظر مشخص شده است.

از جهت دیگر، مراد از تمدن، همچنین نوعی فرهنگ و جامعه است که به مدد گروه، ملت یا ناحیه خاصی، یا به مدد هر یک از این امور در دروه خاصی رشد یافته است. از سوی دیگر، مراد از فرهنگ تمامی رفتارها، الگوها، هنرها، باورها، نهادها و تمام محصولات دیگر کار و اندیشه بشری است که از لحاظ اجتماعی تحول یافته‌اند و ویژگی مشخص یک جامعه و یا ملت می‌باشند. بعلاوه، مراد ما سبکی از تعابیر اجتماعی و هنری ویژه یک جامعه یا طبقه، و فعالیت عقلانی و هنری یا بهبود عقلانی و اجتماعی است که از چنین فعالیت‌های برآمده است.

به نظر من، مراد از تکنولوژی بکارگیری علم، خصوصاً در اهداف صنعتی یا تجاری، و تمام مجموعه روشها و موادی است که برای دستیابی به چنین اهدافی بکار گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، مجموعه معرفتی که در دسترس تمدن قرار دارد که در شکل دادن به اسباب، در بکار بستن هنرهای دستی و مهارتها، و استخراج یا جمع‌آوری مواد از آن سود می‌جوید. (اصطلاح تکنولوژی Technology از واژه یونانی "τεχνη" به معنای مهارت یا هنر بعلاوه "Logy" به معنای بحث، اظهار، علم، نظریه، یا بررسی، اخذ شده است... همچنین از واژه یونانی "λδγος" به معنای سخن یا واژه). با ترکیب این دو نکته باید بر این واقعیت تأکید نمایم

که فرهنگ به معنای نتیجه کاری واقعاً معنوی است که از ژرفای روح بشر به بیرون تراویده است و برای فیلسوف و عالم الهیات؛ یعنی برای انسانی عقلانی Vouš و انسانی الهی θεδς حداکثر اهمیت را دارد.

قبسات: متشکریم، جناب آقای موتچوپولوس، با توجه به تعریفی که از دین دارید، بفرمایید چه نسبتی میان تمدن و دین حاکم است؟

موتچوپولوس: واژه دین در زبان لاتینی در اصل به معنای پیوند فرهنگی میان اعضای یک جامعه مفروض بخاطر رجوع مشترک به نیروهای فراطبیعی بود، و در عین حال به معنای مجموعه مظاهر هنری یک آیین دینی مفروض نیز بود. این عناصر مشترک در ایجاد و تقویت پیوندهای ساختاری میان اعضای جوامع گوناگون یاری رسانده است و هنوز هم یاری می‌رساند. قبسات: جناب آقای رشاد مایلیم پاسخ شما را هم در قبال همین پرسش بشنویم:

رشاد: دین را بنده عبارت می‌دانم از «مجموعه گزاره‌های حقیقت نمون و آموزه‌های تکامل بخشی که از سوی مبدء و مدبّر حیات و هستی، برای ارتقاء بشر به او الهام شده است.» به نظر من غالباً ظهور هر تمدنی متعاقب ظهور یا احیاء یک دین می‌دهد، نوعاً ادیان مؤلّد و مقوم تمدن‌ها هستند، یعنی میان دین و تمدن رابطه سبب و مسببی حاکم است، البته هستند تمدنهایی که ظاهراً بالمرّه از ادیان جدا هستند و حتا یکسره الحادی تلقی می‌شوند اما اگر اجزاء و عناصر انسانی موجود در آن تمدنها دقیقاً مورد مطالعه و مذاقه قرار گیرند رد پای تعالیم انبیاء را در آنها می‌توان یافت. تعالیم انبیاء - هر چند با واسطه و غیر مستقیم - به سراسر حیات و روابط بشری تسری کرده است.

هیچ مقطعی از زمان و قطعه‌یی از مکان را بدور از تاثیر دین نمی‌توان یافت، اگر بر این ادعا این آموزه اسلامی را

نیز بیافزاییم که «عقل حجت خدا است» و «خرد پیامبر درونی است»، در خواهیم یافت که بسیاری از عناصر معقول تمدنی ملهمه الهی است. لهذا به نظر ما تمدن - مطلقاً الحادی نداریم، اما تمدنها نیز غالباً دینی نیستند، البته تمدن دینی متصور و متحقق است.

**کاستوپولوس:** به نظر می آید که دین بر این فرض قرار دارد که کسی که وجود قدرت یا قدرتهایی فراطبیعی را شناخته است طرز تلقی معنوی و عاطفی دارد. دین تعبیر باور انسان و تقدیس‌اش نسبت قدرت و یا قدرتهای فراطبیعی است که خالق جهان و حاکم بر آن در نظر گرفته شده‌اند. از این گذشته، مراد از دین هر دستگاهی از باورها یا اعمال، خواه شخصی و خواه نهادینه شده است که به باور این تقدیس تجسم بخشیده است.

ارتباط مستحکمی میان دین و تمدن در کار است. نمی‌توانیم هیچ تمدنی را بدون عناصر دینی آن در نظر بگیریم. بشریت تجربه معنوی شش هزار سال تمدن را در اختیار دارد و سرگذشت تمام تمدنهای بزرگ این امر را اثبات می‌کنند. همه تمدنهای: مایا، اینکا، بین‌النهرین، چین، رم، یونان، ایران خدایانی را می‌پرستیدند، اهمیتی ندارد این خدایان بر روی زمین می‌زیستند یا در آسمانها بودند. همه [از این جهت] یکسان هستند.

**قیسات:** پروفیسور موتچوپولوس بفرماید آیا تمدن دینی متصور و در صورت مثبت بودن پاسخ آیا تمدن دینی تحقق پذیر است؟  
**موتچوپولوس:** اگر از لحاظ تاریخی سخن بگوییم هرگز جامعه‌ای بدون دین وجود نداشته، و از آنجا که دین و هنر با هم پیوند دارند در نتیجه دین بدون هنر وجود نداشته است. حتی در جامعه پیشین خدانا باور شوروی که از مارکسیسم الهام گرفته بود قهرمان پرستی اجباراً جایگزین خداپرستی شد. و بالاخره، راست است که هنر

از سیطره جادو و دین که از آنها سرچشمه گرفته رها گردیده است، اما امروزه هنوز حال و هوای سحرآمیز و دینی‌اش را نگه داشته است که آن را به تماشاگر منتقل می‌سازد. به عنوان نمونه، ریتم در هر موقعیتی نظم‌اش را برآشفته‌گی ظاهری روزمره حیات اجتماعی و رفتار تحمیل می‌کند. قوم شناسانند (فریزر، لوی برول، لوی اشتراوس) بطور مسلم اظهار کرده‌اند که آفرینش‌های فرهنگی برای حیات جوامع ضروری هستند.

**قیسات:** آقای کاستوپولوس نظر جنابعالی چیست؟  
**کاستوپولوس:** تمدنی که صرفاً دینی باشد امکان‌پذیر نیست، چرا که تجربه دینی بر عوامل بسیاری تکیه زده است. از لحاظ نظری، حکومت الهی در دست انسانها تحقق می‌یابد، فرقی نمی‌کند که این انسانها چقدر از خود گذشته باشند. حکومت الهی بر طبق تعریف، صورتی از حکومت است که در آن خدا به عنوان حاکم برتر در نظر گرفته می‌شود، و قدرتهای دنیوی در دست‌ان نظامی از روحانیت که دارای ضمانت اجرایی الهی هستند قرار دارد. واژه *Θεοκρατία* به خدایی اشاره می‌کند که از طریق انسانها و یا یک انسان حکومت می‌کند، همچنانکه در مورد واتیکان چنین است؛ جایی که پاپ روم، او و نه کسی دیگر، مظهر خدا در مقام خدا بر روی زمین *alter deus in terra* است.

من شخصاً به عنوان یک مسیحی ارتدوکس و فیلسوف، احترام عمیقی به قدرت جهانی دموکراتیک سیاسی قائل هستم، فرقی نمی‌کند این قدرت به نام خدا تحقق یابد یا به نام مردم یا هر دو، چرا که در کتاب مقدس (همانطوریکه ملاحظه می‌کنید)<sup>(۱)</sup> چنین آمده است که ما باید بر کسانی که صاحب مقام هستند دعا نماییم و سپاس آنها را از هر جهت بجای آوریم. این خط‌مشی کلیسای ارتدوکس یونان از بدو پیدایش‌اش بر روی زمین در مدت بیست قرن گذشته بوده است.

من خدای را بخاطر صاحبان مقامی که خدای به آنها رهبریت و تعالیمی را برای هدایت قومشان به صراط سرسپردگی به خدا و فرامین‌اش اعطاء کرده است سپاس می‌گویم. این وظیفه‌ای بس دشوار است، اما می‌توان از طریق سرسپردگی به قدرت الهی بدان دست یافت.

**قبسات: جناب آقای رشاد جنابعالی علاوه بر پاسخ به سؤال قبلی، نظرتان را در خصوص اینکه تمدن دینی چه ویژگیهایی خواهد داشت؟ و همچنین تفاوت تمدن دینی با تمدن سکولار یا الحادی اگر تمدن دینی را متصور و ممکن بدانیم در چیست را بیان فرمایید؟**

**رشاد:** تمدن دینی حاصل فعالیت ذهنی انسان دینی است، در نظر من «انسان دینی» برتر از «انسان متدین» است، انسان متدین، انسان تنها ملتزم به دین است هر چند مکرهانه، مراد من از انسان دینی انسان محو و مذاب شده در دین است، انسان به فطرت بازگشته و انسان خدا گونه شده است، انسانی که دینداری حرکت قسری، رای او بشمار نمی‌رود، انسان دینی انسانی است که «پیش از هر چیز و با هر چیز و پس از هر چیز» خدا را می‌بیند، اندیشه‌اش عین دین، رفتارش عین دین و کردارش عین دین است، چنین انسانی هر چه پدید آورد دینی خواهد بود، لهذا زیرساخت تمدن دینی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی الهی است، طبعاً رو ساخت آن نیز الهی انسانی خواهد بود، در تمدن دینی (البته مصداق اتم آن) عناصر و آثار ناساز با دیانت و ربانیت یافت نمی‌شود. از آنجا که دین عبارت است از تعریفی خاص از هستی و حیات و طریقی ویژه در مناسبات انسانی، تحقق خارجی و کامل این تعریف و طریق، همان تمدن دینی است.

تمدن سکولار، تمدن التقاطی است زیرا می‌تواند مشتمل بر عناصر و مولفه‌های سازگار با دین (به تعبیر

دقیق‌تر دینی) و مولفه‌های ضددینی و الحادی باشد، تمدنی که ضدیت با دین در آن غالب است تمدن الحادی است. البته مراد من از دیانت مفهوم خاص آن است که اخص از معنویت است، مسالک صوفیانه را دین نمی‌نامم، تمدنی که در کمال غفلت آینده حیات آدمی یعنی آخرت، هم و غم آن صرف دنیاگرایی و دنیاگری است الحادی است، تمدنی که به موازات پرداختن به دنیا (که اگر چنین نبود تمدن نامیده نمی‌شد) - به آخرت نیز ۲می‌پردازد، تمدن دینی است، تمدن دینی، کلان بین، بلند منظر، دور نگر، تعالی اندیش و تکامل بخش است،



تمدن دینی در اندیشه سعادت بشر و کمال آدمی است اما انسانمدار نیست، بلکه خدا مدار است، تمدن دینی توأم با دست آورد عشق و عقل است؛ تمدن حاصل از عشق محض صوفیانه است، تمدن حاصل از عقل صرف ملحدانه است. در خصوص تفاوت میان فرهنگ و تمدن شرق و غرب (معاصر) زیبا سروده است متفکر عظیم روزگار ما علامه اقبال لاهوری:

غریبان را زیرکی ساز حیات  
شـرقیان راه عشق راز کائنات  
زیرکی از عشق گردد حق شناس  
کار عشق از زیرکی محکم اساس  
عشق چون با زیرکی همسر شود  
نقشبند عالم دیگر شود  
خیز و نقش عالم دیگر بنه  
عشق را با زیرکی آمیز ده  
شعله‌ی افرنگیان نم خورده‌ای است  
چشم شان صاحب نظر، دل مرده‌ای است  
زخمها خوردند از شمشیر خویش  
بسمل افتادند چون نخجیر خویش  
سوز و مستی را مجو از تاکشان  
عصر دیگر نیست در افلاکشان  
زندگی را سوز و ساز از نار توست  
عالم نو آفریدن کار توست

تمدن سکولار دنیامدار و تمدن الحادی انسانمدار  
است، امانیسم انسان را تا حدّ بت فرو می‌کاهد،  
ریانی‌گرایی و الهی اندیشی آدمی را تا مرز خدایی فرا  
می‌برد. تمدن الهی و تمدن الحادی از جهات گوناگون با  
هم متفاوتند: از حیث مبادی و مبانی، از جهت اهداف  
اغراض، از نظر روش‌ها و شیوه‌ها، از لحاظ نتایج و  
حواصل.

کاستوپولوس: تمدن خداناباور یا دنیوی در کار  
نیست، اهمیتی ندارد اگر دین در ارکان نهادهای دولتی  
ممنوع باشد. آزادی دین، همانند تسامح دینی پایه و  
اساس دموکراسی واقعی است.

قیسات: اکنون اگر اجازه بفرمائید اندکی به  
بحث پیرامون پرچالش‌ترین پرسش معاصر در  
خصوص تمدنها، پردازیم. از نظر شما رابطه  
تمدنها با هم چگونه است، تعارض و برخورد؟  
یا تعامل و گفت‌وگو؟

رشاد: این سوال در عین اینکه امروز از شایع‌ترین  
مسأله‌های روزگار ما شده است، از جمله مبهم‌ترین  
پرسش‌ها نیز می‌باشد زیرا پیرامون آن پرسش‌ها و  
ابهامات بسیاری وجود دارد که هر یک پاسخ روشن  
طلب می‌کند: تمدن چیست؟ تفاوت آن با مقولات  
همگن و همجوار همچون فرهنگ، صنعت و... چیست؟  
وقتی سخن از تعامل یا تقابل تمدنها در میان است  
منظور مطلق تمدنها است یا مصداقهای مشخصی مورد  
نظر می‌باشد؟ آیا امروز تمدن تک مصداق است یا  
داراییها و دانستنیهای سایر ملل و مناطق جهان (جز  
غرب) را نیز می‌توان تمدن نامید؟ مراد از تعامل و تقابل  
چیست؟ و آیا سؤال از مقام ثبوت است یا اثبات؟ به چه

تمدن صوفیانه و تمدن ملحدانه، تمدن تکبال است،  
لهذا پرواز با آنها میسر نیست، بلکه تصور تمدن  
صوفیانه - که یک تعبیر متناقض نماست - دشوار است.  
دین حد و رسم و حدود و رسوم مشخصی دارد برای  
تعیین هویت تمدنها آنها را باید با دین سنجید، دینی و  
غیر دینی بودن تمدنها نسبی است، یعنی یک تمدن به  
هر اندازه در زیر ساخت‌های معرفت‌شناختی و  
هستی‌شناختی و هستم‌شناختی خود از دین متأثرتر،  
و در رو ساخت‌ها و رویه‌ها به دین شبیه‌تر باشد به همان  
میزان دینی‌تر است، و به هر میزان در مبانی و بناها از  
دین دورتر باشد به همان اندازه غیر دینی‌تر خواهد بود.

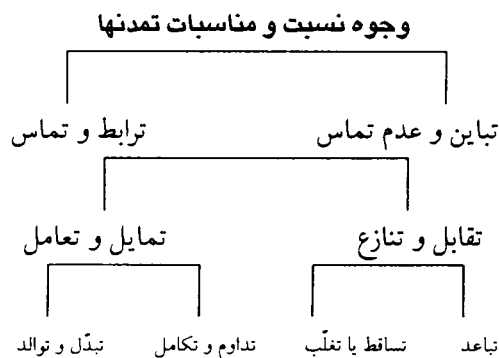
روشی باید به بررسی مسأله پرداخت؟ آیا غرض هواداران تنازع و تفاهم توصیف است یا توصیه: (۱) توصیف فلسفی و انتزاعی محض یا (۲) توصیف واقع‌گرایانه و متکی به شواهد تاریخی و اجتماعی؟ اگر مراد توصیه است، آیا نوعی تجویز ایدئولوژیک از سوی فیلسوفان به سیاستمداران است یا یک آرزوی نیک خواهانه یا بدخواهانه از سوی بشر دوستان یا جنگ‌افروزان؟ اگر تمدن امروز تک مصداق نیست تقابل یا تعامل میان کدام تمدن با کدام تمدن مورد نظر است؟ تعارض در کدام شرائط محتمل است، تعامل در کدام وضعیت ممکن؟ آیا تمدنها خود به خود مقتضی همگرایی یا واگرایی اند یا این اصحاب تمدنها هستند که با هم سازگاری یا ناسازگاری می‌کنند؟ به تعبیر دیگر تمدنها بالذات با هم متعارض یا متساعدند یا اغراض و آمال انسانها و بلوکهای بشری علت یا دلیل یکی از دوگمانه است؟ اصولاً توصیه یا توصیف به هر یک از آن دو فرضیه، برآمده از علل است یا بر ساخته بر دلائل؟ نمادها و نمایندگان تمدنها (برای گفت‌وگو یا معارضه) کیانند؟ آیا فیلسوفان و متفکرانند یا هنرمندان و ادیبان؟ سیاستمداران و زمامدارانند یا طبقه‌یی دیگر از نخبگان یا توده؟ چه کسی باید یا می‌تواند در این مقوله تصمیم بگیرد، آیا این مساله تصمیم‌پذیر است؟ اگر تقابل روی دهد چگونه و چرا، کی و کجا؟ و همچنین اگر تعامل... اهداف و آثار، موضوعات و عرصه‌ها، استطاعت‌ها و استعدادها، لوازم و ابزارها، قواعد و شرایط، شیوه‌ها و معیارها (در یک کلمه «منطق گفت‌وگو») چیست؟ سرّ اقبال سازمان ملل - که عالی‌ترین مجمع سیاستمداران و احیاناً سیاست‌بازارن عالم است - به دیدگاه تفاهم و تعامل کدام است؟... و دهها پرسه و گویه دیگر از این

است، مسائلی هستند که باید پاسخ بیابند تا کلان مسأله ما یعنی: «نسبت تمدنها نسبت تفاهم است یا تعارض؟» پاسخ روشن بیابد، بنده طی دو سخنرانی یکی تحت عنوان «اهداف و آثار گفت‌وگو تمدنی و فرهنگی»، دیگری با عنوان «منطق گفت‌وگوی تمدنی» در حد بضاعت ناچیزم گوشه‌هایی از مساله را تبیین کرده‌ام، به هر حال ابهام‌ها بسیار متنوع است و پرسش‌ها بسیار متکثر، به نظر می‌رسد برای برخی از سیاستمداران معاصر که تنها به اقتضای مسئولیت سیاسی خود و همچنین سیاسی شدن این مسأله (البته باید گفت: متاسفانه)، لاجرم در یکی از دو جبهه قرار گرفته و اظهار نظر و عرض اندام می‌کنند. برخی از این سؤالات حتا مطرح نیست تا چه رسد به علم به پاسخ آن‌ها! یک نشست در حد جلسه حاضر نیز قطعاً گنجایش طرح و تبیین این مسائل را ندارد و جمع کوچک ما نیز به تمام و کمال قادر به پاسخ‌گویی به اینهمه پرسش نخواهد بود، و این امر مجالی فراخ و میدانی فراخور می‌طلبد تا تبیینی در خور پیدا کند. اما اجمالاً عرض می‌کنم که در باب مناسبات تمدنها و فرهنگها، وجوه مختلفی قابل فرض است، کما اینکه به دلیل دخالت متغیرهای بیشمار در هویت تمدنها، و نسبت هر تمدن با دیگری، تحقق هر فرض تنها بین برخی با برخی دیگر (نه همه تمدنها) ممکن است و کما اینکه میان هر تمدن با تمدن دیگر تنها می‌تواند برخی از فروض (نه همه آنها) روی دهد.

بنده در مقاله‌یی برای ارائه در کنفرانس آینده ادیان در ژنو در سال ۱۹۹۹، وجوه قابل فرض در خصوص نسبت و رابطه تمدنها و ادیان با هم تبیین کرده‌ام که همان تبیین را اینجا نیز تقدیم می‌کنم: میان تمدنها ممکن است



نسبت «تباین» و بیگانگی حاکم باشد، یعنی: تمدنها دستگاهها و مجموعه‌هایی قیاس ناپذیری باشند که از هرگونه تاثیر و تاثر نسبت به همدیگر تهی باشند. هر تمدنی منظومه‌یی باشد در درون خود (به اعتبار تناسب اجزاء) پیوسته و منسجم، اما در برون (در مقایسه با سایر تمدنها) غیر مماس و غیر مرتبط و از هم گسسته. چنانکه ممکن است تمدنها (همه با هم یا برخی با برخی دیگر) مماس و مرتبط باشند. تماس و ترابط نیز می‌تواند واگرایانه و تقابلی (منفی) باشد، می‌تواند همگرایانه و تمایلی (مثبت) باشد. کما اینکه نسبت تقابل نیز می‌تواند همراه با فرایندی پیوسته در تنازع بوده و در نتیجه به «تقاعد» فزاینده‌ی تمدنها بیانجامد، و می‌تواند به تجزیه و زوال و در نتیجه، به «تساقط» هر دو تمدن یا «تغلب» یکی (مثلاً تمدن جوان‌تر و پویاتر، یا پربنیه‌تر و قدرتمندتر) بر دیگری منتهی گردد. چنانکه رابطه‌ی همگرایانه نیز بر اثر تعامل و تکافل تمدنها، به تکامل متوازی دو تمدن بیانجامد یا به ادغام و تداوم آنها در قالب تولد تمدنی جدید منجر شود. به اختصار می‌توان وجوه مختلف نسبت و مناسبات تمدنها را، به صورت زیر نمودار ساخت:



ساموئل هانتینگتون نظریه پرداز معاصر تمدنی، در تبیین نظریه‌ی «جدال تمدنها» مدعی است: «این تضاد [میان اسلام و غرب] توسط مورخان مورد بحث قرار گرفته و به نظر من ریشه‌های این امر به طبیعت این دو تمدن و دین باز می‌گردد و ماهیت اصلی روابط مسلمانان و مسیحیان را تشکیل می‌دهد» اما به نظر من تصمیم اصحاب تمدنها و ادیان تعیین کننده‌تر از ماهیت تمدنها و دین‌هاست، اما در هر حال چنانکه عرض شد پرسش محدد باید تا پاسخ معین یابد.

**موتچوپولوس:** مبانی که در رای مسئله برخورد تمدنها وجود دارد مبانی ایدئولوژیک است نه فلسفی و معرفت‌شناختی و برعکس مبانی که در مسئله گسفت‌وگویی تمدنها وجود دارد کاملاً فلسفی و معرفت‌شناختی است چسراکه در رای مبانی ایدئولوژیکی که در بردارنده نظریه تعارض یا برخورد تمدنهاست یک مفهوم جزمی و دگماتیسم را ارایه می‌کند و گفتگوی تمدنها ذاتاً فلسفی است چون یک برداشت کاملاً فلسفی است، چراکه در گفتگو ما تلاش نمی‌کنیم که ضدیت و مخالفت با طرف مقابلمان برقرار کنیم بلکه می‌کوشیم تا با مشورت با طرف مقابل به نکات و واقعیت‌های تازه‌ای دست پیدا کنیم. اگر چه برخی بر این باورند که فرهنگ‌های غیرغربی نباید از بین بروند اما آن‌ها این شعار را می‌دهند که فرهنگ غربی بهتر است.

و این تشبیه که می‌کنند نظام ایدئولوژیک را مانند دست‌کشی است که به دستان زشت و زمخت در زیر خودش پنهان می‌کند و وانمود می‌کند که زیباست و ثوری برخورد تمدنها سلطه فرهنگی خودش را بر سلطه

فرهنگی فرهنگ غربی را دارد دم می‌زند در حالیکه گفتگوی تمدنها کاملاً مفهوم دموکراتیک دارد و در مفهوم گفتگوی تمدنها وام‌گیری و وام‌دهی در آن نهفته است، بعضی از عناصر را می‌شود وام‌گرفت و برخی از عناصر را می‌شود وام داد.

از آنجا که به اصطلاح جهان شمولی globalism در صدد این است که بر جهان صرفاً یک الگوی تمدنی را تحمیل کند و در نتیجه ابعاد وجود آدمی را به یک بعد کاهش می‌دهد، ولی تکثر فرهنگها چند بعدی بودن او را؛ یعنی دارایی استثنایی معنوی او را تضمین می‌کند. بدین علت است که گفتگو میان فرهنگها امروز ضرورت می‌یابد، چراکه رشد دارایی فرهنگی هر جامعه‌ی مجزاً را از طریق نفوذ عناصر جدید، و جذب و تحلیل بعدی این عناصر تضمین می‌کند که فهم آن را از فرهنگهای بیگانه مشارکت‌اش با آنها آسان می‌سازد و جان تازه می‌بخشد و بدین‌سان، نوع بشر را بی‌آنکه در دام خطر فقر معنوی گرفتار آید متحد می‌سازد.

**کاستوپولوس:** در جهان غرب سخن بسیاری در باب «برخورد تمدنها» گفته شده است، چراکه غرب تمایل به انکار خدا به هر شکلی دارد و به ثروت زمینی و تکنولوژی برتر ایمان دارد که بی‌شک به بن‌بستی فرهنگی معنوی و به جاه‌های بن‌بست منتهی می‌شود.

در جهان اسلام تا شها و کشم‌کشتهای بسیاری صورت گرفته است که در سدد فه راز «توفیق» غرب بوده‌اند. این نکته نیازی به - صیح ندارد که تفاوت عمیقی میان مدرن‌سازی Modernizing جوامع شرقی و غربی کردن Westernizing این جوامع است. برای جهان شرق

بازگشت به اسلام اصیل و فرهنگ‌اش به دور از افراط و تفریطها گامی ضروری است. از این رو، امروزه گفتگو ضرورت دارد؛ نمی‌توانیم بدون گفتگو پیشرفتی داشته باشیم، چرا که گفتگو مبادله افکار و عقاید است. اندیشه تابناک شما در باب «دیالوگ تمدنها» نیاز فعلی به توافق و همدلی را نشان می‌دهد. شما ایرانیان و ما اهل یونان بی‌شک می‌توانیم در مقام صاحبان دو تمدن بزرگ مدعیاتی را تصدیق نماییم. ما مستحق این گفتگو هستیم و اهمیتی ندارد که برخی از مردم غرب واکنش مثبتی به تقاضای شما و ما از خود نشان ندهند.

تمدنهای بزرگی به منصفه ظهور رسیده‌اند و بخاطر عدم تناسب آنها در انطباق با نیازهای بشری برای مدتی طولانی از روی زمین محو گشته‌اند. این تمدنها تمدنهایی از دست رفته‌اند با مردمانی که عمیقاً مانند ما سرمست از زندگی بوده‌اند. اما تمدن شما همچون تمدن ما از دست نرفته است.

خوب است از زیر بار مسئولیت ساختن جهانی که به تمدن والا و خاستگاههای معنوی‌اش ایمان دارد شانه خالی کنیم. چرا که این وظیفه‌ای سترگ است که سالهای آینده باید درباره آن کار کنیم.

**قبسات: مبانی معرفتی و فلسفی هر یک از فرضهای تنازع و تفاهم کدام است؟ پروفیسور کاستوپولوس شما بفرمایید.**

**کاستوپولوس:** این نکته به خوبی روشن است که معرفت‌شناسی بخشی از فلسفه است که در باره سرشت منشاء معرفت به تحقیق می‌پردازد؛ و به عبارت دیگر،

نظریه سرشت معرفت (از واژه یونانی *επιδημη* به معنای معرفت و فهم) است. همه پاسخهای من بر معرفت مبتنی است و چیزی خیالی در میان آنها در کار نیست این یکی از اصولی است که به من حق حسن تلقی از این «دیالوگ تمدنها» را می دهد.

باید تشکر خود را از اینکه مرا به ارتباط با خوانندگان مجله‌ی خودتان فراخواندید اعلام بدارم. مجله قیسات محل تبادل نظر پیش تازی است که به این گفتگو تا حد زیادی کمک خواهد رساند.

رشاد: هر یک از دو دیدگاه می تواند با شواهد و علل تاریخی فرهنگی و دلائل و براهین فلسفی معرفتی پشتیبانی شود، اما آنچه انکارپذیر نیست این است که اگر این مساله به عهده سیاستمداران بیافتد (از آن جهت که در عالم سیاست، دو چیز وجود ندارد: «محال» و «ثابت»، در عرصه سیاست هر چیز ممکن و همه چیز متغیر است) هرگز هیچ مسأله‌ی پیش‌بینی‌پذیر نیست! زیرا در عالم سیاستمداران، مبانی فلسفی و معرفتی نیستند که سرنوشت نگارند بلکه این امیال و اغراض سیاست‌بازانند که فرجامگذارند! و اصولاً در این وادی متغیرها بسیارند و مغیرها بیشمار. اما اگر این مهم به متفکران و انهاده شود می توان از سهم مبانی فلسفی سخن گفت و از آینده متحمل.

بنده هم با نظر پرفسور مونتچوپولوس که آنچه به عنوان نظریه برخورد تمدنها مطرح شده بیش از آن که مبتنی بر مبانی و دلائل فلسفی باشد، متکی بر علل و اجتماعی، تاریخی و برساخته آمال سیاسی است. اما می شود برای این نظریه هم از میان مکاتب غربی، مبانی فلسفی و معرفتی و انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی دست و پا کرد، از باب نمونه آن فلسفه و مکتب

انسان‌شناختی که به انسان بدبینانه می‌نگرد و انسان را گسریگ انسان مسی‌پندارد و انسان را ذاتاً اهل خشونت و تجاوز و تعدی به هم نوع خود تلقی می‌کند می‌تواند مبنای فلسفی برخورد تمدنها و فرهنگ‌ها، انسان‌ها و جامعه‌ها تلقی شود! کما اینکه تعارض ماهوی دو تمدن (مثلاً الهی بودن یکی و الحادی بودن دیگری) نیز می‌تواند توجیه دیگری برای امکان تنازع تمدنها بشمار آید، همچنین به مبنای فلسفی دیگر نیز می‌توان اشاره کرد که ایشان هم به یک معنا اشاره کردند و آن دگم‌اندیشی و عدم اعتراف به امکان حقانیت دیگری، یا مشارکت او در حقانیت است، این هم می‌توان یک مبنای معرفت‌شناختی به شمار آید. به هر حال: لازمه بعضی از نظریه‌های فلسفی، معرفتی و جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی معاصر، برخورد تمدنها و جوامع خواهد بود، ولی به نظر می‌رسد: در پس این نظریه که از ناحیه یک امریکایی مطرح شده، علل سیاسی و تاریخی نهفته است. امریکاییها از مطرح کردن تعارض و تنازع تمدنها (با توجه به این که تصور می‌کنند تمدن و فرهنگ آن‌ها تمدن زنده و فعال و قوی‌تر است)، غرضشان این نیست که بگویند تمدنها به اقتضا دلائل فلسفی، لاجرم باهم برخورد می‌کنند، مقصودشان این است که ما باید با فرهنگهای دیگر برخورد کنیم و تمدنهای دیگر را ببلعیم، فرهنگ ما باید همه فرهنگها را از عرصه‌ی ادبیات انسانی بزدايد. یک زبانزد ضرب‌المثل ایرانی می‌گوید: «در دعوا حلوا پخش نمی‌کنند»، وقتی گفتیم تنازع و جنگ، قهراً هر کس در صدد نابودی دیگری برخواهد آمد و طبعاً آن که قوی‌تر است سایرین را نابود خواهد کرد. امروز تمدن امریکایی و فرهنگ غربی فرهنگ مسلط و تمدن غالب محسوب می‌شود بالطبع احساس می‌کند که به نفع اوست که جانبدار تعارض

قیسات: از یکایک استادان محترم بخاطر طرح  
نظرات خود و ارائه پاسخ‌های ارزشمند در قبال  
پرسشهای قیسات سپاسگزاریم.

### پی‌نوشتها

۱- بنگرید به: کتاب مقدس، متن ۲۲ و ۲۱. و نیز بنگرید به: لوقا

۲۵-۲۶ و ۲۰ و نیز: پطرس ۱۷-۱۱ و ۲.

\* - پرفسور مونتجوپولوس، فارغ‌التحصیل رشته ادبیات دانشگاه  
پاریس می‌باشند که سالها در دانشگاه آتن به تدریس مشغول بود. و  
در سال ۱۹۷۷ به ریاست دانشگاه آتن برگزیده شد، وی همچنین  
عضو دائمی بسیاری از آکادمی‌های بین‌المللی و جوامع فلسفی  
جهان می‌باشد، و در حال حاضر هم رئیس جامعه یونانی  
مطالعات فلسفه و مسئولیت دو نشریه «دیوتیما» و «سیر فلسفه» که  
هر دو به مباحث فلسفی می‌پردازند را به عهده دارد وی صاحب  
تألیفات ارزنده‌ای در حوزه مباحث فلسفی، فلسفه هنر و تاریخ  
فلسفه می‌باشند.

\*\* - پرفسور دلی کاستوپولوس تحصیلات خود را از سال ۱۶۴۷  
در دانشگاه آتن در رشته الهیات شروع و در سال ۱۹۶۶ در دانشگاه  
مونیخ به پایان رساندند و همزمان به عنوان استاد الهیات به  
تدریس مشغول شدند. وی در سال ۱۹۹۷ به خاطر تحقیق در  
زمینه «رمز الهیات» مورد تشویق دانشگاه آتن قرار گرفته و  
همچنین در سال ۱۹۸۷ به خاطر تألیف کتاب «ارتدکس  
مبارزه طلبی عصر حاضر» برنده جایزه و از طرف اسقف اعظم  
اسکندریه و اورشلیم نشان افتخار دریافت نمودند.

ایشان کتب و مقالات متعددی تألیف کرده‌اند که از آن جمله‌اند:  
اعتقادات و تفکرات ارسطو، تجهیز به اخلاق ذاتی و طبیعی،  
فرزندان بین انسانیت و تکنولوژی، ارتدکس امروز، معجزه تئوری  
علمی الهیات و...



تمدنها باشد تا از این رهگذر بتواند بهانه‌یی به چنگ  
آورد برای برجیدن و بلعیدن دیگر تمدنها. به معنای دیگر  
نظریه برخورد تمدنها بیش از آن که یک نظریه توصیفی  
باشد یک نسخه تجویزی است، یعنی هانتینگتون  
نمی‌خواهد بگوید که واقعیت امر چنین است، بلکه او  
واقعیت را چنین آرزو می‌کند! به سیاستمداران امریکایی  
خط می‌دهد و می‌گوید شما وارد صحنه تنازع شوید و به  
تعارض بپردازید و با اعمال قدرت، دیگر تمدنها و  
فرهنگ‌ها را برجینید، کما اینکه امروز مسأله تعارض و  
تهاجم فرهنگ مسلط، مشکل فقط دنیای اسلام یا شرق  
نیست، بلکه اروپا در مقابل امریکا احساس ضعف و  
خطر می‌کند، کشورهای درجه دوم اروپایی در قبال  
کشورهای دست اول اروپایی احساس می‌کنند که در  
معرض تهاجم هستند.